

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Vanguard Woman

زن پیشواز

یادداشت:

نوشتۀ حاضر را دوستان عزیز سایت "اعتراض" برای ما فرستاده اند، بدین وسیله ضمن ابراز امتنان خدمت ایشان، تشریف آوری نویسنده مقاله را نیز به پورتال "افغانستان آزاد-آزاد افغانستان" از صمیم قلب خیر مقدم گفته، امیدواریم شاهد همکاری های بیشتری از جانب ایشان باشیم.

پیروز و کامگار باشید

اداره پورتال AA-AA

سر بلند

۰۵.۰۳.۱۰

فمینیسم و نقش آن در جنبش زنان

با توجه به گسترده‌گی مقوله فمینیسم و شعب و دستجات متعدد آن که از فمینیستهای راست اسلامی فائزه رفسنجانی و اعظم طالقانی تا لژیون فمینیسم رادیکال گسترش پیدا میکند، استفاده مجرد از واژه فمینیسم غلط به نظر رسیده و راه تداوم بحث های نظری را میبندد. از همین رو تکیه کردن بر این لغت بدون ارائه تعریف دقیقی از آن درست به نظر نمیرسد.

با توجه به توضیح آمده بحث پیرامون جنبش زنان و فمینیست باید به طور مجزا بررسی گردد، زیرا که در بسیاری اوقات اعتقاد به جنبش زنان به معنی معتقد بودن به راهکارهای فمینیستی نیست

ستم جنسی را میتوان از زوایای گوناگون مورد بررسی قرار داد که یکی از آنان درک مارکسیستی از پدیده خواهد بود. معتقدین این ایدئولوژی عموماً پیدایش ستم جنسی را همزمان با تقسیم جامعه به طبقات فرودست و بالا دست تحلیل میکنند، معیار این تحلیل ها هم غالباً استوار بر بحث های نظری انگلس در کتاب منشأ خانواده و دولت است، انگلس در آنجا به درستی و با ذکر مثالهای متعدد طبیعی و اجتماعی نشان داد که ستم جنسی از ابتداء در بدو جوامع وجود نداشته و تنها پس از تقسیم شدن بخشی از جامعه به صورت ستمدیده و بخشی به صورت ستمگر و به دنبال آن پیدایش مالکیت خصوصی و تقسیم کار ناعادلانه عامل اصلی پیدایش ستم بر زنان بوده، تا زمانی که تقسیم کار در چهارچوب خانواده بود کماکان زنان و مردان دارای حقوقی یکسان درمقابل ثروت خانواده بودند و تنها پس از دگرگونی تقسیم کار در خارج از خانه بود که منجر به کم ارزش شدن کارخانگی گردید و ارزش و بهای کار زن در مقابل مرد کمتر جلوه کرد که این سرآغاز پیدایش ستم جنسی، پدرسالاری و مرد سالاری در جوامع ابتدائی بود.

برای تثبیت این مناسبات ستمگرانه ، دولتها که عموماً مردان تشکیل دهندگان آن بودند قوانینی را برای حفظ هرچه بیشتر آن به اجراء درآوردند و روبنای فرهنگی ، به خصوص مذاهب و ادیان هم به طور مرتب این مناسبات ناعادلانه را بازتولید کردند . به طوریکه هیچ مذهبی در تاریخ جوامع بشری وجود نداشته که مروج و مبلغ ستم بر زنان نباشد، به همین علت تفکرات زن ستیز و مردسالارانه چنان در جوامع بشری نهادینه گردید که حتی بسیاری از فلاسفه و اندیشمندان تاریخ مانند ارسطو ، افلاطون ، نیچه ، ویل دورانت مروج این تفکرات واپسگرایانه بودند. برپایه همین طرز تلقی از ستم وارد بر زن ، این تفکر قوت میگیرد که برای رسیدن به برابری واقعی میان انسانها باید به منشاء پیدایش نابرابریها نگاه کرد و تلاش نمود با منهدم کردن مناسبات کهنه درصدد ساخت مناسبات اجتماعی جدیدی شد که در آن علل و ریشه های ستم قطع گردد که آن چیزی نیست جز حرکت به سوی يك دگرگونی بنیادین و دوری جستن از انحرافات رفرمیستی و اکونومیستی . به عبارتی دیگر مبارزه برای رفع ستم بر زنان همواره بخشی از مبارزه طبقاتی خواهد بود.

اما زمانی که از مبارزه طبقاتی می گوئیم در پاره ای از مواقع به گره گاه های برمیخوریم که عدم تحلیل و شناخت صحیح آن منجر به شروع انحراف میگردد ، مسأله ستم جنسی و ستم ملی یکی از گره گاه های مبارزه طبقاتی است، زیرا این ستم ها مرزهای میان طبقات را درنور دیده ، میتواند تمام طبقات را تحت تاثیر قرار داه و هویتی مستقل داشته باشد. هرچند که این ستم میتواند در درجات متفاوتی عمل کند اما کارکرد آن در تمام سطوح جامعه مبارزه طبقاتی را با مشکلاتی روبرو میکند که تنها با درك درست و استفاده بردن از تجربیات جنبش های زنان در دیگر کشور های تحت سلطه که روبنای نظام فئودالی را حمل میکنند، میسر خواهد بود

یکی از راه های برون رفت از این گره گاه تمایز میان نیروهای خلق و ضد خلق است ، زیرا به هر حال زنانی که در طبقات مختلف اجتماعی ستمی بر آنان اعمال میشود دارای منافع مشترکی نیستند. به طوریکه زنی از طبقه حاکمه میتواند در عین حمل این ستم بر خود مدافع نظام ستمگرانه موجود بوده و رودر روی جنبش و خواسته های به حق توده ها بایستد، زیرا که منافع آن قشر از زنان از حفظ مناسبات موجود به مراتب بیشتر از زجری است که به واسطه ستم جنسی بر آنان اعمال میشود، و به عبارتی کامل تر شرط پویائی جنبش برابر طلبی زنان در اتحادش با اقشار فرو دست و طبقات تحتانی جامعه است زیرا که آنان به واسطه ستم مضاعفی که متحمل میگرددند دارای منافع عمیق تری در يك رابطه برابر هستند، برای رسیدن به این اتحاد آگاهانه جنبش زنان باید خواسته های خود را هر چه بیشتر وسعت بخشیده و عموماً بر بحث ستم جنسی متمرکز نگردد، زیرا که ستم جنسی بخشی از کل ستم وارده در جوامع نابرابر است . نقطه قوت جنبش زنان میتواند در جذب مردان آزاداندیش باشد که این تنها با گسترش شعارهایی که از مرزهای جنسی عبور میکند، میسر خواهد بود.

جنبش زنان باید روی نقطه مشترك استثمار انسانها انگشت گذارده و از خط کشی های جنسی پرهیز کند زیرا که این تقسیم بندیها نه تنها نقطه قوت جنبش به شمار نمی آید بلکه سبب از دست دادن بخش بزرگی از جامعه که میتواند متحد آنان باشند، میگردد. جنبش زنان باید همواره این نکته را در نظر داشته باشد که همان دستی که سبب ستم جنسی میشود ، کارگران را سرکوب میکند و آزاداندیشان و ملل را خفه میکند. از سوئی دیگر جنبش زنان باید خصلتی انترناسیونالیستی داشته و خود را به جنبشهای دیگر زنان در دنیا پیوند دهد و همچنان از مبارزات کارگران و دهقانان به صراحت دفاع کرده و نسبت به ستم ملی بی تفاوت نماند.

اما بحث فمینیسم و نقش آن در جنبش زنان

به عقیده صاحب این قلم ، فمینیسم راهکار درستی برای مبارزه زنان نیست. بیشتر فمینیستها سنگر مبارزه ضد کمونیستی هستند تا محلی برای مبارزه علیه ستم بر زنان . این واقعیت است که هر ستمی به مقاومت پا میدهد ، اما این هم واقعیت است که ستمگری به اشکال گوناگون مقاومت پا میدهد و تمامی این اشکال لزوماً برپایه درك درستی

از سرچشمه ستمگری استوار نیست ، فمینیستها به جای اینکه به قلب مسأله بزنند از آن دور میشوند ، اکثریت آنان در ضدیت با تئوریهای مارکسیستی هستند و اعتقاد دارند که مارکسیسم برپایه تعریف چگونگی پیدایش ستم جنسی راه به خطاء رفته و در نهایت فمینیستها معتقدند که ستم جنسی مجرد از تقسیم جامعه به طبقات وجود داشته.

فمینیستها بیشتر در حول وحوش سطح مسأله باقی میمانند و توان وارد شدن به عمق پدیده سلطه جوئی مردسالارانه را ندارند، آنان در شعار فریاد دگرگونی کلیات نابرابر جامعه را سر میدهند اما در عمل بیشتر درکی رفرمیستی از مناسبات را دارند که این بینش مبارزاتشان را به سطحی تنزل میدهد که تنها دست آوردشان در بهترین حالت میتواند تخفیف ستم بر بخشی از زنان و یا به دست آوردن امکاناتی برای قشر نازکی از زنان باشد.

نکته ای که نباید آن را از نظر دور داشت، درك نادرست بخشی از جنبش کمونیستی است که به ترویج و رو آوردن زنان به فمینیسم دخیل بوده، بسیاری از مدعیان کمونیست معتقدند که اصولاً هر حرکت مترقی تحت پلاتفرمهای دمکراتیک میتواند مانعی در راه مبارزه طبقاتی باشد و به اساس همین درك غلط شعارهای کاملاً اشتباهی را هم مطرح میکنند مانند "اول باید خصلت اقتصادی جامعه عوض شده سپس علیه این ستمگری مبارزه گردد" و یا "مبارزه علیه مردسالاری در صفوف کارگران رخنه می اندازد" و "با عوض شدن روبنا ، زیربنا هم عوض میگردد" تمام اینها شعارهای نادرستی اند که زنان را از مبارزه علیه ستم جنسی برپایه اهداف مارکسیستی دور کرده و آنان را به سمت اندیشه هائی نظیر فمینیسم غلتانده است. در حالی که از وظایف هر نیروی آگاه و انقلابی این است که از صفوف مستقل کارزارهای مبارزاتی حمایت کرده و در عین حال نقدهای کمونیستی خود را هم پی بگیرد.

از دیگر اشکالات برخی از فمینیست ها تلاش آنها برای غیرسیاسی کردن مطالبات زنان است. آنان تصور میکنند در صورتیکه چهره غیرسیاسی بگیرند از تیررس دشمن دور شده و میتوانند گامهای راحت تری بردارند، که این طرز تفکر برپایه درکی اشتباه از مقوله طبقه ستمگر است ، این دسته هرگز نخواهند توانست اندك دستاوردی داشته باشند و ظرف مدت کوتاهی به دنبالچه هائی از بخشهائی از حاکمیت تبدیل خواهند شد

در پایان، جنبش فمینیستی میتواند به علت دارا بودن خصلت دمکراتیکش مورد حمایت قرار بگیرد اما این حمایت همواره باید با نقدی ببن وقفه و گزنده همراه گردد تا کمکی باشد به پالایش ناخالصی های آن . کف زدن و هورا کشیدن های کور تنها به اساس فقدان راهکارهای مناسب و دست شستن از اندیشه های مارکسیستی است.

فمینیسم رویکرد مناسبی برای جنبش زنان نیست اما در صف خلق قرار دارند و بخشی از جنبش زنان هستند، ولی تجربه تاریخی نشان داده که تنها دارا بودن همین ویژگی نمیتواند دلیلی برای به نقد قرار نگرفتن يك جنبش باشد.